



لهم اذ رأى مصطفى عاصم في قبره فلما دخل عليه قبره قال له يا مصطفى  
لهم اذ رأى مصطفى عاصم في قبره فلما دخل عليه قبره قال له يا مصطفى

الحسين بن علي ومجيء بنى كعباً دار حنف من تلك هست كه کوچی پهکانه از امشتیع هست و مذکور نشست بین  
علیهم السلام چهیں گیرا در حادثه تباکر فرمودند تخریج علمایم شیراز افتخار کرد و آن احمد حنف شفع لعن فی الشموخ  
والآخر من مائمه عوامها شزاده امیت من براشان خروج میکند و آن جمیع همل ممانها و ذمین خواهد  
بکل از لشناش شفاقتی امید شفاقت ایشان بقول شفوت اهد کرد که ایشان خلقد در ایشان خواهد  
بود بلکه کاش کردن لد و اندلاع صیغه ای مرتبک شد نائل اهل اسما و نعمت را سوخته و چشم  
حاله از گیران غریبه پیغمبر خدا و امیریت فتحه نفوذ دل خلیل پیغمبر را با در داد و داد پیش از اینکه این عمل  
شیخ زاده نکمی شوند بظاهر ایکاپ کردند و بعد از اینکه مرتبک شد اندلاع کان درین پیغمبر صلی الله علیه  
خواب کردند این طول و میزند خود را خضری شد افڑا فریضه است قاچت پیکند که هر کسی این سلام بر حضرت  
رسول صلی الله علیه الرحمه السلام و زاده ایشان خود میکشد و برا امیر المؤمنین حلبه لسلم مهر میتواند اینکه  
پس خود را بر روی او میانداخت و کاوی او را پیوسد و اشکان از دین بدین پیغمبر خشت حسین علیه السلام با او میگفت  
بایهله تو بیکنی ای بد رچرا کوییم بیکنی المختار میفرمود و افتی موضع البوسفوری منک و کانیک ایشان پدر  
علی شفیر شهنشاه ایام پیوسد و میکرم عرض کرد بایهله ای افتی ای بد را خرم زاده میکشد فریخ و ای افتی  
ابوالنور اخوند و ایشان بیل خجال پدر را در مردانه داشت و نوشیر کشنه مشهود عرض کرد بایهله فضای عنانش  
بیهای ما از پدر بکرد و خواهد بیو فرنجه عرض کرد پیش کی و نیارن خواهد بند بیهای ملاده و  
لایزو و زین و پرو و را بان و آخاله ایشان لا العیند پیغوانی خلیفه صرا و بد و برواد و راز بان میکند و که  
صد پیش از امامت من شیخ پیغمبر الدین ابو جعفر بن عمار و ایشان کرد که کفت مرض شفیر  
خدالصلی الله علیه الرحمه السلام شدت هاست و نوزد پیش دویان اتفکر کا پیش ایشان در حاکمیت خود بکرد که رحیم مقتد  
از بعد من و دشیز جدلاً کرد دحسین طبله السلام بیشهه صبار کچنیاند و عرف بجهان میباشند و کشید  
میفرمود و میفرمود ما بیه و لیه بیه لا بیه کار کار کار که همه ای الله علیم ایشان بزید روح صدارت  
کشتن عزیز ندین خداوند لعنت کند پدر را پیش ایشان طوبی خشن کرد و چون بیوی ای مد نور و مده  
خود را پیوسد و میفرمود ایلانی و لوهار ایلان مقام ایشان بدهی ای الله عزیز بیه مرا با ایشان نویست  
هست و نوزد خدا که با او مخاصمه نایم و در بعضی از کت معبره و ایشان ایشان ایشان که کفت داعش  
بر رسول خدا صلی الله علیه ایل و حسن علیه السلام با و میش داشت شیخ ایشان علیه السلام را برازن و ایشان را میتو  
و میکفت خدا بار و سه طبق که ایشان را و داد و دشمن را که ایشان را دشمن دنار دی  
فرموده ایشان کاشی و هر قدر خوبیت شبیهه من دیه میخواهی و ایشان فلاده نصر کو باید یعنی و

فَلَمَّا سَمِعَ الْمُؤْمِنُونَ قَوْمًا يُقْتَلُونَ  
أَيُّوبَ قَالَ رَبِّي أَنْتَ مَوْلَانِي إِنِّي  
أَنَا مُسْكِنٌ فِي الْأَرْضِ وَأَنْتَ مَوْلَانِي  
أَنْتَ مَوْلَانِي وَلَا يَحْلُّ بِي شَرٌّ إِذَا  
أَنْتَ مَعِي وَلَا يَمْلأُ بِي أَرْضُ الْأَرْضِ  
إِنِّي إِذَا دُعَيْتُ لِتَلَاقِكَ لَا أَنْتَ مَوْلَانِي  
أَنْتَ مَوْلَانِي وَلَا يَحْلُّ بِي شَرٌّ إِذَا  
أَنْتَ مَعِي وَلَا يَمْلأُ بِي أَرْضُ الْأَرْضِ

وَلِفَضْلَةِ عَازِلٍ مُسْتَبْلَدٍ لِمَنْ  
مُنْفَعِيَّهُ إِذْمَانٌ وَجَاهِيَّهُ  
زَانِدَ فِي الْمُتَقْبَلِ بِكَلَمِ الْمُخْتَلِفِ  
رَاغِبًا إِلَى الْمُؤْمِنِ بِكَلَمِ الْمُخْتَلِفِ  
يَكُلُّ رَغْبَةً فِي كَلَمِ الْمُخْتَلِفِ  
الْحَلْمُ كَلَمِ الْمُخْتَلِفِ مُسْكِنٌ  
لِلْمُؤْمِنِ كَلَمِ الْمُخْتَلِفِ  
فَإِنَّهُمْ مَا يَكُونُونَ إِلَّا مُؤْمِنِينَ  
وَلِمَنْ يَأْتِيَنَّهُ الْأَصْنَافُ

ناد کردم پنجه را با هلپیش من هرسداز ام من نکن بوردن و فاسداهش و راندن و متفق فهم نمود  
و بدستینک درود باشد که اهلیش هر آزادی او خوبید و رسازند و ایشان از امنیتی سازند و بگشند  
قان و آنچه میگذرد از امنیتی غیر فی الاسلام را میگردند و ایشان از امنیتی سازند و بگشند  
بر صریحیه قدر تقدیر سفر نیام حسین طلب اسلام بود و جزوی از است مرایان چیزی نیافرید از خذل و نجاتی عدو  
آن وقت حسین علیه السلام بزر خاطر بوجواهه شاهزاده عرض کرد یا جذله من بقشلیم و من امیله ایشانی ما  
خواهد گشت فرمود و گفته کنند شر امداد و فاشای ای عزیزی سعی دید گوین خلق پیکند فراوشاد  
بعین سعد هرموز اپنی بود که هر کجا اصحاب بیغیر صلح اقتصادی امداد و فاشای میکند که بجهد هبایمه میگشند  
هذا فایل تحسب زبانست کشند حسین علیهم امنیتی عرض نمود و با باعده  
جماعت از سفهای فرم کان پیکند که من زایبکش حضرت فرمود و اشاره ام لبی و اصفهانه به خدا قسم دشات  
بنند ولکن هم اعتماد و تعلیم میباشدند آما ائم ساقر چیزی چیزی لایکی از بیانی می بعد  
قتلی الائمه الام وقتل عاجلاً بدانکه دیده من و شناسنده باشند که بعد از من فتوح خورد مکوفیه  
وزود گشته خواهی شد و در راهیت میگفت علیه الرحمه کفت که امنیتی عرض کفت اگر کند و دی نبا  
کند عراق پیامد در گشنا فتحه و ارشاد شیخ میگفت علیه الرحمه و ایشان شیخ از عباده بن شریعت عاصی  
کو شدم از اصحاب امیر المؤمنین طلب اسلام که هر کجا عزیز سعدداز و میهد و اخراج پیش میگفتند هذا فایل  
التحسب ز این مدل طوبی پیش لذکر این شخصیت بتوشقا ابن هابیه را بیش کرده از اصبع زبانه که کفت و داشت  
امیر المؤمنین طلب اسلام خطبی بخواهد و میفرمود سلوی قبل از تقدیم دعی سوال کنند از من هر چیزی خواهد  
پیش از اندک از میباشید و پیش از هر چیزی سپاهی از من چیزی که ایشان که شما و اجری پیده کنیں  
ایشان ایشان که شما بروم و پیش از هر چیزی سپاهی ایشان که شما و اجری پیده کنیں  
ایشان ایشان و کفت ایشان ایشان ایشان و کفت ایشان ایشان ایشان و کفت ایشان ایشان و کفت ایشان  
و داشت حضرت فرمود که جزء ادم لخبل من رسول الله صلی الله علیہ الرکه تو این سوال را من  
خواهیم داشت و دسر پیش ایشان که شیطان دین ایشان که شیطان دین ایشان که شیطان دین ایشان  
دشیل پیش ایشان  
بود که در برابر اعلمون زاده پیش و فائزه برآه افتاد بود شیخ میگفت و طبری نقل کرد اندک که حضرت ایشان  
علیهم خطبی بخواهی ایشان فرمود سلوی قبل ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان  
با اهدایش کشند و ایشان  
میگردند و دسر پیش ایشان ایشان

کبر هر موافقان سرت ملکی عشته که بود الماء پندر و هر موافق از دلش بوضیطان بست که تو را اغوا می کند  
و در خواندن تو فرزند است از تو که فرزند خضر و مولود را پیش کشیده است و متأهل به نصلی است که  
را فهم خواهد شد صدق این معلوم خواهد کرد بل و اینچه را سوال کنم کی اگر دشوار بتو برو و هر چنان  
آن تو را تجربه می نمایم لکن دلیل این اشتباه که فرمایند فرنز ند ملعون تو که فرنز ند هر او سرمه فلم باید  
حین علیله السلام پیش کشید و در این وقت املعون کو و کی خواهد کرد و سرت راه پنهان داد بود و هر چون داد  
سیدالشهاد علیله السلام و افضل المعلمون مسوج فتن الخضر شد شیخ فخر الہب طلحی غفل کرد که  
آنکو دشمن ملک و خوشایند نیاید اینچه بوسیمه مبارک الخضر زد که از پیش سرت بیران داد  
فقط طلاق این علیه بجهیز بخوبی دیدم و دعوه و دشکو لای دیه پر الخضر برو در افتاد و بخوبی خود  
مخلط پل شکایت بپرس و رد کارش هم کو داشته ام که مخواهی این ملعون را بشناسد این ملعون در دوز  
عاشوراً عملد از شکر سعاد و شکر پنچار بود و در انعر که جمع از اصحاب فائزیای سیدالشهاد علیله  
پرسن خوکش باز اینجا عثمان بن امیر المؤمنین علیله السلام بتو که بیست کسالاً از عشر هشت کن شر بتو  
در صبا معزکه پیغمبر حبیب مبارکشند و از اسب و کرم بد ملعون بکسر ش را جدا کرد و پیغمبر هبیج  
علیله السلام که با عقبیان از این باد ماده بتو نکرد این مثال املعون شیخ پیغمبر سیف الدین داد و این باد  
در کرد بدو و حشر پیاز نمود و همین ملعون بتو کسر مبارکه فرنز ند پیغمبر حبیله الله علیله و جگر کوشش  
صفل از اذکر می باشد ابکو فربون پنچار کرد و در شب امد و از ادر منور خانه خود جاده داد و در پون کوفه داد  
پکفر سخیان که اور زامیره بود در ایام آن وصیع طهد به سرف ند پیغمبر حبیله الله علیله و الجمیله پیغمبر  
برد و بر این طبق خاور سخن احمد بن ایضا و عابد بن ایضا طالب مدن کور است که املعون از اشخاص بتو که بجهه  
قتل سیدالشهاد علیله السلام که هدوت بشد و قیک پرسید شیخ امان لشکر زامیره فضل امظا و این  
خواستند و دو طلب میخواستند رحال پنکدا نملوچ برق عین هفتاد بود و در یخون خود غوطه داد و بتو داد  
و در همانش خشک شد و بکهی جریت نمیکرد که اعلام بوقتی این بزرگوار نمایند بجهه ناطیع املعون یا از ده  
نفر که فضل از هر را داشت با شمشیرهای بر هنر و دانظلو مرآ که فتد هر یک شمشیر بین نداش اعلو بیش  
قدم نامد و بپا که داشت گفت که من هر چشم و کار لور امیت نم و لیکن چون پیشی فت شهابش بجزء  
امیر بر این خواب علیله ایاق الجمیله و ایاثه ضعف سولی شد غلت پیشیک باشیقی و شلیت الیش و  
بعد از آن مهیمن من خدیو دشها پیش شل ناد و در زنجیر غضب بدانشیق بدهیخ و از رحمت خالد داد  
و بخوبی باشیا بدهیخ خدا در سو اینجی و اس که ایوس میزد و سایه ایا صدالصد و هول آنچه ایجاد

لهم إنا نسألك رحمة رب العالمين

فِي الْأَنْوَارِ فَمَا يَرَى إِلَّا مَا أَنْشَأَ اللَّهُ  
وَمَا يَرَى إِلَّا مَا بَعْدَ أَنْشَأَ اللَّهُ

فَلَا يُحِلُّ لِكُوْنَةِ مُؤْمِنٍ وَلَا لِكُوْنَةِ مُنْكِرٍ فَلَا يُحِلُّ لِكُوْنَةِ مُؤْمِنٍ وَلَا لِكُوْنَةِ مُنْكِرٍ

او هم بیوں نکردم لفظاً بالشیرا که بیو دادم من نمایم کن امشب هر امراض میله ای خل دام غلوت هم بیل امد  
و اندوستان خود مشورت میکرد کس ملاح او را نظر پنهان فروزدا و بود مردمی لذا مصل چشم که دار داشتم کامل  
کنند شا او کامل المعلم تو باید و نخش صد پیو بود او را مضری بیه کفت نراچه و پیشود کفت سرگز  
لشکر را به قیاده اندان بوای جرب حسین بن علی واکرج در فکر پیاس ملک لشکر کش او واهل او و دزد من  
مثل امیر طاعی است که از انجوم پاشر یعنی کازان بتوشم و بعد از آن مملکت بر اممالک پیاس شم کامل  
که ندای غرفه و بودن پنهانی را فراموش کردی شکر امشد ایا هنده لوزی شجوری که هر چیز و بایک جنگ  
میکنی ای تاشه و راپل الله و ای چیون بیندازید که اکدینا و مامهای زایم هنده که یکنفر از امش بیند بکشم  
خواهید و نو میخواهی فرن تدی بخبر را بکشی پاچواپ پغیر را فرماد چخواهی خاد که فور دیده او را اویش  
دل او را کشیده باشی دار دل این دوز امام و پیشوای ایست پیچنا نکه جدش پیشوای خلوی برو و ای خوا  
الاطاعه پیاس شد شاید او وقتی هشت دوز خست پس هر چهار چهار ایختاکن ولکن شهادت پدر که  
اکر والوجنک کنیا او را شهید کنید پاشر بکشی که از کشن او باشی فرن ندی خواهی بود بعد از امکنها  
پلی از هدیجت کفت ایا بمهلا پسر را فی و من اکار کشن لوان و غشوم امیر هفتاه از اکر خواهیم بود مملک  
بر راه خواهی داشت کامل کفت غلبه بجهه نو میکنم شاپلکار بخوبی کنی و کوش دهانه ای اینکه باز ایش بدانکه  
با پیش بشام پر فهم من از گافل دو را فتادم و دلم را اکر کدم و در پیاپیان چلن بیوم که نشکر بمنی  
کرد و در راه پی بنظر دارم بتوکا و میل کدم چون بد و دیر رسیدم در زاکو بیدم را هب در یام امداد  
چه چخواهی کنم نشانم که نایا میوار ای ایت پغیر پیاس که بکد بکر ای مکشیده بیهی مجت دنلور غمیکن  
همتای دنیا کنم ای ایت هر جو هم خدا صلی الله علیه و آللکفت شناید لبی ایت هستد و ای بسما داد  
پیاس که شنا اهل بیت پغیر خود را کشیده بیشیده بیفری نموده باشد ولیت لاجدیو که بینا آنکه نشانو  
این بیشود بیترک و دیشون دنایا هم فکهیون آمنوا الله و خواند ام ای کا بهای خود که شنا فرن نداند  
پغیر خود را میکشید و نداشت ای سپری کنید دعا شر را غارت میباشد کنم ای هب ای بخدا ای میکنم  
بل و چون با بغل قدر مصل شمع ای شاصناد دشود عیسی مولسته مواف و الارضون والجبار و لئیهان و لئیهان  
والقیعه ای و آزو هوش عالاطیه ای باللطفه علی قائله بباله در این دسما نهاد و زمینه ای و در باما و کوهها بایا  
و وحشیان و مردان و لعنه بکنند کشن او را پس غائل او زندگی نهاد که فلیلی دین هر چیز خواهد  
خواست که طلب خون او نماید و نکاره که داخل در خون او شد باشد مکر اینکه او را بکشد پس  
را هب کفت بکانم که فور افزایی چنان اتفاق نداشت و کارهای ای او ای رکنیه ای و قیمه هم من جریانیست و بخند

فِي الْكُوْنِ وَمِنْهُ تَبَعَّدُ  
مِنْ فَيْلَهُونَ زَيْلَهُونَ  
عَلَيْهِ لِيَقْدِرُونَ لِيَقْدِرُونَ  
فَيَأْتِيَنَّهُمْ مِنْ كُوْنِهِمْ  
وَيَأْتِيَنَّهُمْ مِنْ كُوْنِهِمْ

نیزه را میگردانند و میتوانند این را بودم در خدمت اش از جان خود بذلتند و میگردند و علیان  
دشمنان نکاه میباشد که همچنان که فرم ابراهیم من پنهانه میرم بخواهد از کسانی باشند که را فرزند دارند و میتوانند جنگ  
کنم که از کردن نیزه ای این کسی هستند که را تو فریاد میباشد و بدین سببند که بر قافل او را بخواهد  
عذاب نصف اهل اش و عذاب او بدین راز عذاب فیروزهون و هامان است پس در هزار امر من بیش و بیش  
در شد و این بیش از نیزه کامل بکویله من سوار شدم و ملحوظ شد بر قاعی خود میباشد سعد زدن  
که بجای رفته که فرم از بجهه او نفل کردم که نیزه است بکویله پس نقل کرد من پس کرده بجهه و این بخواهد  
که درم پس از راهب نیزه هم امشبخت نوشی کشند فرنند پیغمبر و پیروت سعد کفت از کلام راهب  
حصن نرسیدم و کفت میباشد این راهب را امیر کردی شود و بیش و بیش ایشان پس نویان از این  
را امیر و در کود نیزه پس پر هنر امیر که نیان باقی که نصف عذابها همچشم بجهه تو قاشد نظر کرد  
نلوعی که این خبر بکوش نیزه پاد رسید کامل را اطیاف نیان و نایاب رسید پلک و نیزه ای این روزه  
علیه پیش کشید سو عافش و شد ای شعله نداور ای ایمان که پیش از خلا ای ای خود را آکناره ملامت  
کند کان موئیند هر چند خلا ای ای کلم دل خود رسیده اند و دنیا و آخر را بر خود ضایع کردند  
اما اغوث که معلوم است مادر پیاپی در بعضی از کتب علم اندکور است که جون ای ایان و سرگاه اهل  
بدیه بر زدن و پیش از در چند بیرون سعد نیزه ای  
خواهد رسید این نیزه کفت فریادی و همینجا امیر که نوشتم بجهه نورد خصوص ملک رئی و کشتن جنین  
پیاو و کفت از ای  
بوزار ای  
در فکر علیه بودی یا نویسندی کو نیزه این شهر فواید ما ای  
عازم ملک ای  
دو ای  
اخبار کنم و باین کذا عظیم میباشد کنم و مال آنکه ای  
ذاشند و باشد ای  
هنیا و دم و حشو اور ای  
برادر ای  
کرد و من با خصم بوم که هر که ای ای

لهم إني أنت عبادك وأنت عبادي  
أنت ملائكة نور ونورك ملائكة  
أنت ملائكة نور ونورك ملائكة  
أنت ملائكة نور ونورك ملائكة

من دلکوی کرده و قد کنید که این امیر لعومین پرید آن لا اوتند الیکر قلا اشیع من الجیر الا فله  
و احمد بدل لطیف الجیر لوز ترجیح کاری عکس و حکم پرید بن معویه و اشکام یعنی سهل جز و دلویز  
و پرید بن نوشنکه میریا ش امراض نکلام و سرخور مکاپکه موڑا یکشم ط اینکه دوا و ایندیز پرید  
با اینکه حکم و بزم بیرون آمده چون ناصر با خضرت سید خواند و رانداخت و فرمودستکار نشویل  
که در میان خلیل و ابرصای خدا افضل اگر کردند فاصله املعو جواه خواست حضرت خرموند اوزاجی  
پرسا بهقیق که کیا عذر امسیح میباشد چون خبر پیر فراز در پدر غصیش داد و مهیا هیچ جو پیش  
عین سعد طلبیز تکلیف حرب اخیر نداشتم اسماکه و چون پیش از حکومت پیر ای او داده بتو  
مهلک خواست شاخه ای حق شد شیخ مفتده همیلر خدمت پیر ای ایشان پیشوار هدایت نفر و دان  
کر برآکرده چون طرد بفتوش دروغه بن پیش را گفت نهی صین علیه اسلام برو و بپرس که چه مصلحتی  
و پیغ کار باهن ملاد امده پیو اوزان اشیع چون که ناصر با خضرت نوشنکه تو شرم کرد و فرشت و هر که را می  
ذیبو هنگر اخیر فرعون غیس هفظی از طلبیز و بزم اخیر فرستاد چو خضرت نهاد بلکه مها مدیر خواه  
کو همسکار او را بنشاند و چند از این کندا و فریون چیزی احتمله نهیم است ای ما انز پکت من ای  
صلح ای خادم پیکو مهداین و کان بتوکار و دایه خاضر شویں امد خلام کدو بیان سالش که  
فرمود یحیه نوشهای اهل شهر اسلام و گفتند مارا اما چو نیست اکن مخصوصاً باید مبکرم چون فرز خوا  
بو کرد و حبیب گفت کجا پیری پادشکن اینه حاکم از بیکت پیمان او ناپید کرد خدا اخور او بکرامت  
اسلام منشی شد گفت بروم و بجز ای اسلام پیوای خود فله بیم چون خبر را پرسید شاهزاده پیر  
پیغمبر پاد نوشت که یعنی راحسانی غائیل بیکو بیکو من روز دپر زندگی دو بودم که نادی پیر بعد رسید  
چون خواند گفت لآن ای اعلیّت عالمیان ایه پر جو ایه که و کاش چیز میان این جا لجوچنکار ناما  
پند شد ای خواهد از دست ای خلاص شو و هر کز من ای خلاصیه ای برا پیش خواهد بیو و نادی پیر نوشت  
ناصر بیو و صهر در مضمون ای  
و ای  
چون بیعت کرد و دایم خود را باید بین اخیر خواهیم با و بیکنیم و ناصراً ای ای ای ای ای ای ای ای ای  
ناصر ای  
میم را بیعت کرد و در مسجد جامع کوفه و خوارج بیکنیم و مردم را بجهر پیش ای ای ای ای ای ای  
سلوله میتو و بزم بایه بیکنیم و مردم را که بیکنیم ای ای

عَنْ أَبِيهِ مُرَدٍّ عَوْصِيرٍ قَالَ فَلَمَّا سَمِعَ كَثِيرٌ  
أَنَّ رَجُلًا فَعَلَ فَعَلَ لِي وَلَيْلَةَ عِزْمَةَ الْمَهْلَةِ  
لَوْلَى الْمَهْلَةِ فَلَمَّا دَعَهُ أَبُوهُنَّ  
لَمْ يَفْتَأِرْ إِلَيْهِ فَلَمَّا دَعَهُ أَبُوهُنَّ  
لَمْ يَفْتَأِرْ إِلَيْهِ فَلَمَّا دَعَهُ أَبُوهُنَّ

شروع کرد بیبط مآل غودن و اتفاق دنبای رسید و عین که چنین مشاهده نمودند شد از این  
جود بالمرأة شسته طرفی پوچانی و ملک بچنانی که پیرا منه ایشان بوساوله غوده بغلان  
عطا مای شوم امپوشوم فناخت غوده و هر چند دنبای ایضاً چند در هر کی فشرت و شمشود  
برداشته بچوب نوبای رسون خدار و بکبار از آنها دن فاول من حرج شمن دی ایچوشن باعجه  
لای اول کسکه بپرین رفت شملعون بود که با چهار هزار نامر در والد کرا باز کرد مدنها باشکر  
پس بعد نه هزار فقر شدند ز پراکه چهار هزار با خودش بودند و هزار فقر با خودند مجروح  
هزار سوار کردند پس هر یاد رکاب کلپیم دو هزار کافر روانه کردند که بکسری هیئت  
با چهار هزار امیر از وانه اند جاد کردند پس نصیر خلائق باد و هزار بکوه بکران قبیله همان  
با اس هزار فقار ازان کفار و داشت هربا انتہا برادر کردند برو ایه بن بابویه عبدالله حصان  
نیز هزار سوار و محمد بن اشعت بن نہیں بیانی با هزار سوار و شبیت بن بعیذ با هزار سوار و شانه  
بروابت بکرشیست با چهار هزار نامر در فانه نمودند هزار طالب عسوکر کی از علمای شفاذسته  
شارازی هریسل الیه بالعساکری حقیقی تکامل عینه شلتوں القامایین فاریق و زاجل بیانی عساکر  
شفاوت اشراجماع غمودن غلبه هزار سواره پیاده جمع شدند و اینقول شهو و موافقونیست از  
میاشد و برو اپنه بیشتر ده هزار فقر بودند و محمد بن سهل بچهار کرام امام اهل سنت است میکند  
چهل هزار فقر بودند و سید بن طاووس که از اطاعت علمای شیعی است میکوید صد هزار فقر بودند  
لوطیون بچنی اندی صد بیست و دو هزار فقر که کردند هشتاد هزار سواره و چهل و  
دو بیست و سه هزار فقر از کرد بودند و هزار فقار از خوارج هشت هزار فقر بیشتر دارند پس  
هزار پیاده و ده هزار فقر از کرد بودند و هزار فقار از خوارج هشت هزار فقر بیشتر دارند پس  
غفل بیکم میکردند و نیزه و هشیتر میمیونند بعضی کشی سید مولای عالمیان پیرون میشند  
خوج خوج میآمدند و در برابر افریان بیهوده فتاوی و صفت میکشدند و در مطای صفت شان بیکم  
در خوف شلیش میانداختند و ببابا وابت شنی مفہیم دیگر در دیگر روز بیخ شنبه دم خرم بود  
اضریت وارد نهیں کرد بل اشتدند و در در و دستیم محروم عربن سعد وارد کردند و لشکر بیانی  
نایش محروم جعیان ایشان جعیل بو و سپه سالار غرس عسل بو و حضر پیش و فیروز و شیر  
دو منصب داشت یکی تکریس کرد و پیاده کان بتو و یکی انکه نقیبیت کردند و سنان بن اشخیل شکر قوی  
بود و خول ایچی و عطره بن کامل عمل نمودند بتو و ایتو ایوی چهو سر کرد بیل ایان بتو و همین ملعوب بود  
نیزه حلقوم منور سید لشکر علیه زد و خجل اشعت که خواه رناده ابویکر بتو و بیل و شرک

درخون اهل المیمن علیه السلام و خواهر ملعونه اش سعیز هبرام حسن طالب کنم و خوش بزیشن  
سید الشهداء علیہ السلام امداد بود ف سرکوه بنا زان بود و هم ملعون بود که بجهد شکرانه کشان  
سید الشهداء علیہ السلام صبحه دو کوفه ساخت که از مساجد اربعه ملعونه میباشد و عمر بن جراح  
سرکوه سنت ندان زان بود و منفذ بن مرعی عیین که قائل علی اکیر به قاصد فتح بود اینها همه جماعت کرد  
از برای کشان چکر کوشة فاطمه زهره و فتویاوه علی مریضه جانهای همه شعبانیان بهداوی مظلوم است  
ای بعد افده چون عساکر کفر شفاف و مجمع شدند بین پاد پسر سعد نوشیان اهل العمل  
لک چند را ف کشته اند و کل جمال فاظل لا اصله ولا امسی لا او خبر لک عیندی چند را و عیشه  
مر علی زوج از برای شما باق نکنداشم در دستای شکر دین باید در فکر و نظر باشی تجھی شام باید  
خبرت بزردم بیاپد شیخ مفتاح علی الوجه میفرماید در عقبین نامه نامه رسید به پسر سعد که حل  
بین الحسین و اصحابه و بین المأمور لا تذکرتم بآن و قوائمه فطرة کا ضع بالحق از کی عثمان بیش  
عفان خاکل و مانع شویه چین و اصحاب او را از اب مکار و مذکور ذطر اب شاول غایبند هم چنان  
بعثمان چنین کردند و در هاتون میگیرن بجاج با پا خصل سوار پسر شریعه فرستاد که موکل باشد  
که کسی از اصحاب اخترت اب بوندارد و این در وقتی از شهادت الخضر بود در این وقت عبد الله  
از دی ملعون فرادر دکه احسین آنها نمی بینی که اب فرام چکونه صدا و منلا الامه باشد بخجل فشم شریعه  
خواهی چشید ناشنده هلاک مشوب اخترت او را نفرن کرد و فرمود اللهم اهنا بر عطشان ولا نغیر لابد  
خدایا اور از اذشکی بکشی واوزا هر کنیه از همین چند بن سلم میکوید بخدا فشم که او زاده ام ابتکنورد  
انقدر که شکر والامه اند و قمیکر و باز فرماد پردا عطش المصطش و بیان اب میخود انقدر که قدر  
و چنین بود که از کثرت بخوردن شکر پاره شد و بجهنم و اصل کرد و بروایت چون اشکی بیان  
مظلومان زور اور دلخصرت بله طلب کردند و پیغمبر شریف چند غلیچه این بیان را داشت  
رمهن را کند تاریخه ای بیان شد هر کی خورند و برداشتند چشمها اب ناپدید شد جهره پیر پادشاه  
پسر سعد نوشت که شنید ام که حین علیه السلام چاه میکند و اب میخود باید کار را بر اینان نماید  
پیکری نکنداشی که اینان چا بکند و باید هم نشنه هلاک شوند پس اغلقو کار را اینان کرفت  
در کمال شدت و چون اشکی بر اینان شد شکر بزار خود عباس را با ای اسب سوار ندست  
سوار فرستاد ندل شیان زیاد اوردند ای چون تریک فرات سهند عدوین بجاج که عیش  
هلاک بن نافر محلا کفت از بنی تم پیله تو همی امد ام اب نجوم کفت اش رهینه بخور و تو کوار باهله

فَلَمْ يَرْجِعُوا إِلَيْهِمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوهُمْ وَلَا يَرَوْنَهُمْ

لیلیت که از پنجه خود بگیرد  
که این را در دست خود نگیرد  
لیلیت که از پنجه خود بگیرد  
که این را در دست خود نگیرد

کفت و بیکن که فرمانی از آن اشتبه و لکچن و من معمده موتون عطشا وای بر تو چکونه و خوش بسته  
مراد خود دن آب همین و چارانش اذنشنیکه ملاک میشوند آنلرون کفت راست همکوئه لکه  
سامونیم با پراز اینجا او ریم هلا لصمه زد با احباب نیاران خود که داخل شوید آب بردارید آنلرون  
ند که منافع و نکلای ایند آب بردارند جناع علم در پوست جناع حق حیان میگردند و جناع حق آیند  
داشته باشکه اهار اپر کردند و کسی از اخضور کشته شد ابر ایشک که او آورده اند اخضور ناصطل  
تاؤل فری و دندازان جسم بود که حضر عیسی همیلم راسته ای اهلیتیس نامند ایند ایند ایند ایند  
و کلثات ابر ای ایند کردند و این چند روز بیخ این دن دفعه بکاره باشند که این دن دن دن دن دن  
ورطه الم نرسید بلکه دران که های شدید پوسته تشریب و دن  
تمثیرهای اینکه ای سیری بکر پیدا بد یقینی شفاهه اهار ای  
خیان و مالم بقدام ای این بنهای بیکد از شدت عطش خشکید و بود شد بود و قطره ای ای ای ای ای ای  
الایم شنیر کومنان سهی بکر پیدا بد یقینی غبونا گماهار استه تو اهد الى الایم بنهای انظرة بعد طرح  
جان و دن دفعه من مذاهی این چشمهای شرقی که از شدت شنکه بکو دال افشاره بود و در کاسه مرقه  
غسل و هر ساعت کشوده میشد بر این قدر اینها مذاه و شیخوا ای این پیشنهاد نا از دست ساقه کوشیو  
بر پیدا بینی نجیو ها فرآشتاب عفرت یقینی جسم و معلم نعرت جان و روح من مذاه ای ای ای

الإمامان يافع وشافعي  
وحفصه الله عز وجله  
وربيه نبيه عليهما السلام  
لهم يا رب اصلحنا  
بأيدينا وآذاننا فرج  
آياتك يا رب العالمين  
وحلوا بآمن وسلام  
لهم يا رب العالمين

**الله** يَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْضِ وَ**النَّارِ** إِنَّ اللَّهَ عَزَّ ذِي عَزَّةٍ لَا يَرْبُو عَلَيْهِ شَيْءٌ وَ**اللَّهُ** يَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْضِ وَ**النَّارِ**

فرمود که از مال خودم بقلم بعینه را بتوانند هم و اینچشم عظیم بود رجای که معمواز افکار اشراف  
بجز بحضور نظر و خشند فعالیت عربیان و آنها فعلیم پس گفت عمر عالم در کوهر امنیتی همان  
زیاد میزد پس ساکت شد حضرت دیدند نهاد اینچنان شفاؤت و خیانت در او طغیا کرد تضییخ  
وموعظه را بحال مداخلت تردد شفاؤت منزو و بود باشد قلیه مکوس اشغال اینچنان هستی بخشت  
شده که بیشتر وعظ و نصیحت و احتمال ناشی نباشد خوبی ناسی نهاد اینچنان چشم و کوشش را کود  
و کرکرد که قابل شنیدن نداشته باشد حقیقتی باشد مضمون محتوی مخوب این لاهه هست من اجتنب  
من ذکر شدن او و اتفاقی نکرد که خدا را بر فراز است بکشید و نهاد رفع این لاهه هست من اجتنب  
العراقب الائمه ایامه دارم که نکدم هر آن اسرار خود را مطلع نمایم و اسماه را که فنا را فی الشیر کفایة  
جوه نمودند از معجزه ایان بزرگوار است که او را افزاری عاصم شد که نان نکدم زهر وار نهادند  
نامادرد و اصل کرد چون این بار بجهت بیقرار خود برگشت نامه بپیش از دنوشت که خدا اش فندرخوا  
نمود و امر امث را باصلاح اور را بنهجه بخواست که دمکان خود بگوش بنشنید قائل  
سایر مسلمین باشد پا اینکه باید بآن بزید بیعت کنند اینچه بزید را رای باشد عمل نمایند این از بیان  
نوامن بغيرصلاح میباشد چون پیش از این نامه لخواهی کفت هذل کاتب ناصح مشیق علی بوده  
این نامه را که بضمیمه مکتبه ملکه خود را سان باشد و بروایت شیخ مقبل علیه الرحمه شرعاً عوحا صریح  
برخواسته کفت ها اینها از اقبال میگذرند اند که در قبیل بوله و چنان نویشند اند که اگر باز بیعت نکند  
و دست خود را بدهست هونکدارد و از جنک هوسپیون را از عهد اولیه زخواهی اعادیس سبیل  
ئا او و اصحابها و بخت هر طان نویسن ایند قات علیت قافت اولیه با اعتماد و ایمان عقوب کان این لک  
پیش که عهاب کردی تو ایشان اسرار او را بعفای کردند و اگر عفو کنند نیز را داشت اعلم و گفت پنکو را نهاد  
لو باید بروج و نویابن نامه را پرسید و در صاف قیکو باو که عرض کن بجهن و اصحابها و مخلشند و حلم  
اگر قبول کردند ایشان را باذلت این بیاد نبزد من بفرست الا با ایشان حمل کن اگر کرد نویشه و باش  
والاکرون لو را زن در سر شن نمایند من بفرست و فرامیری کر باش و نامه بده نوشت که بوزان فرقه ای  
که در غصه شر از او بگئی سلامت جویی بگئی ذرا رای او و عذر و حواه و شفیع او باشی انتظار و زن نزد این  
و اصحابه برعکسی و آنست که ای  
کردند ایشان را بقیه من بفرست قات ای و فارغ حرف بیهم خد تسلیم و تمثیل بیهم فاتحه ای ای ای ای ای ای  
بیول نکرد نادرش هجوم اور بادان و نزد پاک شوی و ایشان بخند کن نامه ایشان را بگفت و دست بآواز

لهم ادخل مصطفى علیك خيرك و من تحفتك  
صلوة ربي و سلامه على معلمك و معلم علمائنا و معلم علمائنا و معلم علمائنا

در سید مل حضرت افروز مووارش و پیر من که چه میخواهند بجهت خود را  
موارد پیش فکر متوالی قوم چه میخواهند و چه نظر خواهند گشید ما میتویم کردندما عرض کنیم مخلصت  
حکم امیر را با انکه باشند مفاد آنکه کنم فرموده بکنید نایاب در معلم نهادم پس حضرت عباس طلب مسالم  
بوقریب داشتند و اشخاص که کنید او بودند اینها نداند و اتفاقاً را بخصوص مواعظه میکردند چون عباس کلام  
اشعر را بصر مبتدا بردارد سپس فرمودند از این سلطنت آن روز خبر را ملی علی و نهادند فهم عندا عویضه  
لعلنا نصلی لرین اللہ علیه و نفع عویض و نستغفیره و فهود علیم آنی فلاند ایند ایند اصلوته لریلا و کاره  
و کفره الد علیه وال استغفار رای برادر اکر تو میتوانند این را اذکون که عمار برداشته با خرا نداند  
نافر که امیر بکر را مشغول شد این نفع باشود با این خدای خداوند جلیل میداند که من و سعی میباشم هم  
و ملأ و مکلام الله فلذ دوست میباشد و همان این غفاری را پس حضرت عباس طلب مسالم فتح بعنده  
اتفاق رفته باشند این قوم جنگ کو شر پیش بدلند مشتی شدند میلعت میخواهند چنان میباشد که این شب  
غیر از این میخواهند و داعی هم باشد و بند کی همیزی در بعضی از کتب حثامه نهادند که اکر کافی  
سعد ملعون هضایع بقدر صفاتی همچو که ناتکاه لشکر شفاؤث اثرش بجز و سر برآمدند که اکر کافی  
از شام میباشد میخواستند و این همان میباشد بدلا خواهی پنجه نهادند پس بر شما ایت بکش از شام میباشد میخواسته  
آن روزی بند کی خدای با مضایقه میکنید چون زبان سعدا بخال اثرا شاهد نموده امر کرد که نهادند این شب  
دیگر را بسیز و احتمالات داریم اکر این اعذر کردند این را اینزد بیرون ماد پیرم والاد مست

**حِدَّةُ الْجَنَاحِ**  
الْجَنَاحُ الَّذِي فَعَلَ مَدَارِجَ الْسُّدُولِ وَأَعْلَى مَعَارِجَ الشَّهَادَةِ وَأَخْتَرَهُمْ بِصَوْبِ الرَّذَايَا وَصَوْبِ  
الْإِبْرِيزِ وَأَرْضَاهُمْ جَبَلُ الشَّوَوِفِ الْعَزَّاءِ وَعَوْضَاهُمْ عَنِ الْجَهَوَةِ الْمَارِسَةِ وَالْمُغَهَّرِ الْمَارِسَةِ حَبَّوَهُ  
بِأَقْبَادِهِ وَبِعَصَمَاتِهِ لِأَفْنَاهُ فَعَالَ وَلَا يَحْتَسِنُ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَالًا كَبِيرًا وَالصَّلَاوَةُ  
وَالسَّلَامُ عَلَيْهِمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَرَحْمَةُ الْمُحْسِنِ أَكْبَرُ وَالصَّلَاوَةُ  
الْعَجَّارَةُ وَالْعَدَلُ وَحُصُونُ صَاعِكَى سِبْطَهِ الْمَعْرِفَةِ وَلَدُونَ التَّهَيِّدِ جَبَلُ الْمَنَاطِيقِ الْبَلَانِيَّةِ وَالصَّابِرَةِ  
الْبَاسَاءِ وَالْأَطْرَاءِ وَقَبَيلُ الظَّلَاءِ وَقَحْرُونُ الْجَنَاحِ وَمَقْطَعُ الْأَعْصَاءِ وَعَجَزُونُ الْأَكْرَمِ مِنَ الْعَفَافِ وَمَسْلُوبُ  
الْعَيْانِ وَالْرَّذَايَا مُحْمَّدُ الْفَقِيرُ مِنَ الدَّمَاءِ وَأَبْيَ الْشَّهَادَةِ وَسَوْدَانُ الْمَشَدَّدِ الْأَشَدِ الْكَبِيرُ

لأنك قوي وانت قادر على إثبات كل فحوصاتي وتحاليلك التي أجريت في المستشفى، فما هي المدة التي تأخد فيها العلاج؟



نمود خود را داخل در گزبان نموده براحتی ایست شد پلچ بون و خود را در دارن طبقه می نمک  
نمود تا لای فتخار بر سر خود خود را شرفهای این شرف کردان آن که همراهی با شمشیر نیزه باد شمنا زنان  
و شمشیر پس از ماراز روز نکار و اشتر بوار خود را در زمرة علای ای بزار و اهل دار ندار و ز  
شمار رو و معنید باقی نمای که از این هنر محروم چیزی نمای همچنان صراحت این این طرز ابد است زیارت  
کن که کاش نهایت نباود این همچنان لب بودم و سر بلده دوست می بدم نماز این بخش عظیم فی عطیه  
که بخوبی بتویم که بآهنی از زوایا ایشان در قوای شریعت خواهی بود چنان بخدمت حضرت امام و حضیر  
علیله السلام بزیارت بن شیخ فیض مولد مابین شیخیه این ستر که آن نگوئی لائیشان لغواب شیر مالیم نمایند  
مع الحسین فقل متن ماذکر نه بایقنتی کنست معهم فاعل هنوز هنوز اعظم اکرم می خواهی از بزرگی باشد  
مثل قوای ایشان که باعین علیله السلام شیخ مولد ند پس هر کجا باشد کنی اخضر را بکوک کاش نهایت با  
بودم و جان خود را نثار غلام می بودم و بروست کار عظیم فیلم پیش از و در حدیث بکاران پیغمبر خدا احاطه  
علیله السلام وارد شد که کسی که از نصرت پایی ما عاجز باشد پس زمان خلوت برشمنان مانع از خدا و ایشان  
او را بمحجع ملا نکد که از قرآن ناعتر شو بپیاشد پس ایشان مساعدت نمایند و را در لعن کرد  
پس هنوز اعف من کرد ایشان لعن او را وهم کو نهاد اللهم صل علی عبدک هذل العذاب بد صاف و سعیه و لتو  
غدر علی اگر تمیز هدایا ل فعل خدا و زاد اصول ای و رحمت فرشت براین بندان که اینچه در وسیع  
بویجا اور دو اکن هماده قدر داشت بجهام باور دیون ندا از جانب طهر مرسد کرد عاشما را شدم  
و سیما بکرد و رحمت خوار او روح او فری تمام و این را از بزرگ ند کان و نیکو کاران که داشتم بدانم  
اول کسی که نظر این این بخوبی پیغام برآورده بیفت که بفت بر هر مجاهدین نماید سنت زبان دلجان و ما  
در زمان خدا جهاد کرد و از قوم خواسته ایشان کشید ای  
نکردند چنانچه در حدیث سئه که ما از ذی بیش میل اما او ذی بیش و ظلمی که بمن کردند بیش پیغام بر کردند  
هر صبر کرد ما اینکه در همه مقامات بوجه همه کار سبفت کرفت بعد از این پیغمبر نبین علیله السلام بتو  
که عز خود را صرف جانشانی نمود و با پیغام ای  
شمیر خود را ای  
از روز کار کند که شمشیر این بتو عوای اسلام نصب کردند و اکر ضریبها او بیو لوای همیان بر پا نشدو بعد  
آن فرزند مظلوم شیخ ای  
و مال مجاهدان نمود و باد شمنا مدار را نمود و ای ای



الله في  
لهم ابكي المؤمنين وشفي<sup>ه</sup>  
معهم الله ملهموا الرجاح<sup>ه</sup>  
وبد عيدهم العذاب<sup>ه</sup> لئن<sup>ه</sup>  
رثى<sup>ه</sup> الحارث شفيف<sup>ه</sup> عياد<sup>ه</sup>  
والحقون<sup>ه</sup> وغصون<sup>ه</sup> العاذ<sup>ه</sup>  
من<sup>ه</sup> إنما<sup>ه</sup> لعنة<sup>ه</sup> وفتن<sup>ه</sup> بغير<sup>ه</sup> عذاب<sup>ه</sup>  
لهم<sup>ه</sup> إله<sup>ه</sup> يتوسل<sup>ه</sup> بالأنبياء<sup>ه</sup> وآله<sup>ه</sup>  
أنت<sup>ه</sup> أرحم<sup>ه</sup> رب<sup>ه</sup> وفدي<sup>ه</sup> عباد<sup>ه</sup>  
لهم<sup>ه</sup> إله<sup>ه</sup> عز<sup>ه</sup> وجل<sup>ه</sup> عز<sup>ه</sup> عز<sup>ه</sup> عز<sup>ه</sup>  
لهم<sup>ه</sup> إله<sup>ه</sup> عز<sup>ه</sup> وجل<sup>ه</sup> عز<sup>ه</sup> عز<sup>ه</sup> عز<sup>ه</sup>

فَلِكُلِّ مُؤْمِنٍ حِلٌّ مُّرْسَلٌ  
وَمَنْ يُعْلِمُ بِهِ فَأُولَئِكُمْ هُمُ الظَّالِمُونَ

چون نامه را بینجا منتهی شد سیدالشهداء علیهم قدم نظر داد و میدان مردانگان کذا شد ف علم انجار در عرصه  
چو نمودی افزایش داد و مفترق هنر و مهندسی از مال و میران و فرهنگی عیال برداشت شد پس پوکره  
از تبر نبر و شمشیر و نکر زاند و از کوئ کوئ بیرون پرداز و گرانکرده جانش بین خوار و در معرفت بر لای او  
شمپلیک و فرفرازه کاد شهناز را بجان بفرمود تا آنکه سرشار بر پند و عبا اشر اسپر کردند شرشار بر نبر و زدن  
در صحر و معمو کردند ایند و عبا اش را بر شر نشاندند در بیان عالم اظهار غوښند تا همکس مطلع شد  
چون این آمری بود که هبتوانند در همه کم شنیدندند با انکار کنند با توجه کنند چنانکه اعمال شنیده  
هم با انکار میکردند با مشبه کردند فوجه بیکردند که مجده است خطا بر پنهان داشتند لکن کشتن جنگ کوئ سفیر  
که هبته صیغه دخیل میگوید آن افراد هن توجه هبتوانند کردند و این عمل قیمع را مشبه هبتوانند نمیتوانند  
از قبیل خطای مجده هبتوانند شهروز بر همراه اسلام و غیر معلوم بودند که زنان و اطفال بیکاره از  
تفصیل هبته شدند همه مظلوم بودند بلکه مظلوم هبته شدند که این بر احمد مخفی نبودند این امر شیعه و امام  
مردم متینه شدند و در نکرا افاده شد که کشتن و بخانه پنهان بشهی پنهان و اکر تفصیل کردند بودند کشتن  
نیزند و سرمنو شر و در بیان داشتند که ایند از اجزا اسپر کردند و اطفال از اجزا هبته شدند که در نیزند  
و صداقی بر اهوا اثار غریبیه در عالم مشاهد شد که همکر نشدند بکجا اسما از اخوبیار و زیبیان را یافته  
فرار دیدند لذت بکجا افتادند ماهتاب بر اهوا ایاند باستند و بکجا از هر طرف نوچه جهشان را شنیدند لذت بکجا  
کریش و حشیان و مرغ از ایاند با جمله چنان عالم را متغیر فیضند که اثار غصبه را مشاهد نمودند  
هذا از هر طرف بر اینکه لعین شور بیاند و داشتند که اینکه کردند اند و بیکنند داخل بودند اکر با پن طریقه  
بیانند هلاک میشوند مار هر کوش سرخ بر او و دن اثار علوم و معارف ظاهر شدند بدانکه این خبر میگردید  
بوزند در نصرت دین خداوندان پسند شریعت را احکام و انصاف اعمق نمودند بر اکد ایان بیز و سلطان خان و ممال  
و نزد عیال بر پاسند دادند نصرت فرزند پنهان بر جانشانی کردند و در بیان رمثیه ها و نزد های  
دشمنان و بر نکردن ایند چنانچه قطبی او نیز بسند بعترت از حضور بازیلیکم روابط کردند که جنابهند  
الله علیه السلام پیش از آنکه کشته شود با اینها تغوزد فرمود که رسول خدا اصلی الله علیه السلام فرمود  
با اینکه لفکش نشاند ای العراق اینکه زند و زود بسند که تو ایکشند بیوی عراق و اه  
زینی است که میلاشد ایل و دان پیغمبران و او صیلله پیغمبران و ایان سئشند  
بها و بیشند ممکن جنایت ای اصحابیک لا بجید و کی ای رئیس الحجۃ بدینستی  
که زد و داشد که تو مشهد سوی در آن زمین داشتند که سوند با تو سکرده که

فَهَلْكَتْ أَذْرِقْتْ بِعَمَالْكَ وَهَلْكَتْ  
بِسَاعَتْ كُلْ عَلَيْهِ ثَرْبَنْ



البعض ينزل السقوط  
ويكتب فتنه ثم يلقي ما وجد  
من ذلك في كتاب

الآن لا يرى منه غيري  
فما يأبهني في ذلك  
فلا ينفعه

لهم إنا نسألك  
غفرانك علینا  
أمامك لا تقبل  
ذنبنا

حکایت  
شیخ  
کیمی  
و خود و معرفت  
مکانی

٢٣٦

مکانیزم ایجاد  
کارکرده است

بِنْزَانْ لَهْلَهْ لَهْلَهْ

ملا فانو پند  
منٹا هر

جیبیتیں  
کامیابی

از ایشان از آکا برجام پیر مومنین و امام حسن علیه السلام بودند و بعضی از ایشان در خدمت پدر  
المومنین علیه السلام در جهات اکفار و اشرار حاضر بودند بلکه مردانیکه از ایشان بظهو رسیدند و از  
اشخاصیه بنویل که بطبع مال جهاد دست از پارسخون زند پیغمبر کو ناه میاندند همچنان راجحه یقین شدند  
و از اقبال الخیار بر ضای خلائق انسان ملوب و دار بخت باشد میر المؤمنین علیه السلام فتن  
شهریه نیاز آبود و نجات ایشان ملهم داشتند و راحت پیار بولای خود بخواستند  
مذکور شد اگر معمور ملعون بدل از شهادت امیر المؤمنین علیه السلام خواست این خصوصیات دوستی  
بکریاند هر کی اهدیه بفرستاد و هر کی اتفاق میزد از کربلا رسیده همانها را بخواستند با او مأیل شوند  
برای ابوالاسود دئلی از نوع حلوه افراشته اند و میشهد من عفر بوجونا و دانبرابوالاسود از ده  
او را دختر که بعین شش ساله دارد پاره افتشد را بدلست کرد و در دهان کذا را بدل ادا  
کفت خور که این روز است از نطفل گفت ایند رشید من عفر چون شهید میباشد گفت الله یلد تقدی  
کرامزاده فرساد که ماراز بخت اسر المؤمنین علیه السلام برگرداندان شخرازاده شد و این خلوت  
از دهن بین دلخت و گفت با اصل المعرفت باز هنریه سمع طلبکاریها نمودند و نامعاذ الله کهین میگوین  
هذا و مولیتنا آمیز المؤمنین ای اپر هستد پفرشادن شهد بخواهد مازا از دهن و ایمان بکریه  
معاذ الله غلط بافت این هر کی بخواهد شد که مادر است از مولای خود بردارم بلخ و شاعران  
اند و این کل ایشان بولایت اهل بیت صریح شدند و هذا اصحاب سید اشید علیه السلام نزدی  
و مال و میر ند و عیال کفر ند دست از جاه و مال دنبای برداشتند و دست از پاره اخضر بوند  
بلکه از ز و میکردند که کاش مازا هزار مرتبه بکشد و زند میکردند ناجا مازا هزار بار نشار قدمان  
هزار کوار میکردند که مازد رو زار خلعت را بعامت ایشان بر بدیه بوند و این فر سعادت بنام ایشان  
نوشته بودند چنانکه وفا به شد که اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام اصحاب اخضر را میشنادند سید  
کری دشتر فله بسعادت مازخواهد شد بلکه ایشان هر خود میباشدند و اخضر ایشان از خبر نداشتند  
چنانچه از حضور مصائب علیه السلام رفاقت شد که سید الشهداء علیه السلام هر قوم اصحاب خود بعد از  
فقار صبح روز عاشوراً اشید انه قد از دن فی قملکم یافع شهادت میدهم که مقد شد است کشن  
شما پس از خلا برسید و صبر کنید بلکه پیش از وقایع سپلانند و منتظران بودند چنانچه شیخ کشی دی  
و اینکه در همان فضلین پیش که میتم تمارد که از اصحاب جند کار بپیراسید سوار بتوهیز که با وجود  
جهانی مظاهر علیه الرحمه بکند یکوسیدند در جایی که جمع نشنه بودند پس بوقوف کرده باشد یکدیگر

لِيَقْرَأُونَ الْكِتَابَ وَلَا يَكُونُوا مُعْنَيْـا بِهِ  
وَلَا يَعْلَمُونَ مِنْهُ شَيْـئاً

فَوْجٌ فَوْجٌ وَهُنَّا الْمُبِينُ فَلَمَّا دَرَأَ عَذَّابَهُمْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ  
عَذَّابٌ أَكْبَرُ مِمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ

عاليه جنائز دهدند و لکھنی مکان اپشا زا شان بدلاد و صفرم و هذل مزدی با غلزار آن بو  
که شو غنیم سپه بیزه میله مدعا ده و دیشه هر فند ناز و ده ته قام خود بر سده رفع و سناچین  
کشیدن ده زاده دوستی ترمه اپشا و جان را دهن در رام گمبوی خود گاهی مخصوصاً اپشا  
در مقام دو سویش کو می دل تو فرضه طی المغاربی ما اور ده لاحبک داشتند که عقایم فرب نهاد  
الا بکذ شن از میان و عمال و منقول و نظر بحث و رضوان بخشنوند الا بکذ شن انجان چهارش و بند  
دست بور امشند و نکه چار بهد را خوب نداری الله اکثری من المؤمنین کافی هم و اموالهم با ان هم  
ایخته بلکه این و فاذ این پیمانه ای خدیث شریف یعنی اس مقادیش جان را دن اپشا از زن باد  
ایمان و فرط محبت بود مرطیم رضوان و امیده هر دو غلابن بلکه دضای چنان بخششی پیغمبری اهتم علیه  
میخواستند نهایت چنان و رضیخان این لبیر الحجۃ و سوق معنا و لا ایضا و سیل الہی الا که نیز  
قلیلاً الا قریب باشد ما ایشی پیش ایش بیاراه هناره داره مارا شادی بیش مکر خشودی  
خداؤنده ن و بیش ایش ایش ایش بیاراه هناره داره مارا شادی بیش مکر خشودی  
ایشان سمازی محبت موشده که بالمراء از خود دست برداره داره مکر لشیان که علیس بن شبیب که رکی ایش  
سعاد غنیم بود و چون بیلدن رفته چون شجاع ایش شهی و بوریع بن همیم او را استاخت کفت کسی  
بجهنم و فروکه من ایه ایش ایش شیراز و شجاع شجاع ایش ایش مردم نوسهند و کسی قریب نزفت  
عیش ایش ایش دلیلند کسی بجهنم و غنیم بده فریاد الا دجل الا دجل ایامه دی بیش ایش سعد کفت شد  
با ایش که پیش ایش نلد دست زد و زد و را ایز بر کند خود را از سر طاشت شیشان برهنه خود را بر  
چندین هزار نفر زد و خود را در میان چندین هزار بیزه و شیر ایشان  
آخر و شری  
کرفتند و اور ایز پادر او و دندل ایشی بیکوید سرا و فاد بدم در دست چیز و با هم زیاده داشتند این  
من اور داکشم و ایان میکفت من اور داکشم ناوفند هنر دیس سعد المأعون که ناپیزا بکفر نکشند کسی ن  
حدایق بود که او را بکشل او را بجا همیه دست اکشند همیه ای زیان و بیزه و کامانی قلیم معود من ای زیان و بیزه  
السیوف و صویز در فیح حبیله ها عزم ایچیلها علیه عیوا فی نیزهای شمنان دا بیس میخند بجنو که کویا  
ریحانی تو که بیند بیشان اور ده بودند و شیر ایشی همان گافن ایش بیکوید بدند و بجهنم ایش ایش دنکه کویا  
بر و سی همیزند و کویا برق شیر ایشان شمع چراغی که بیوی عروسی پرد و ایار دفعه سلاح ساف  
و غواز دنکه بجهنم و شیر ایشان هنر تقد کوشش کردند و جان فشاری کردند ناما اغزاله جل نوشیدند و دهد  
خود خاطر نهند و بین هزار ایشان ایه که ضر ایکا و خوش بندانه ها نظمه داجه ای دم را با لذت شاه و کسر ایه

خون خود غلطیدند و بزینهں لفڑا دنداه اه کم من اکبڑے عورت فیروزیا نے اسے دلچسپی کیا تو وکم  
من کریم علی اشنان و شریف پیدا مام تھیں کیا لموان فوا اس ساعت علی مالک الافتہ الباہرہ من  
الظاء و الباہرہ المختصرہ من الہماء و ولتر قلبنا علی ملائکہ الجنتیں العارہ ایں فلائلان  
المطر و جنیں لفلوایں پنچھیں بھوسا اور دست مور دلار دیں و مابعد شیخ الملاویہ اگبودھا  
روح وجہان من بندلائیں نقوں طے پس کہ از ظلم ظالمان هلاؤ کشد نجکھائی ایشان  
این ختنک نکوند یعنی صحیح فسماں اسما پا علی اعضا کیلیں بیٹھیں واقعہ اس عوہا جان میا  
من بعد ای اذر ہامنیہ مقالہ سکم پر بزرگ ہاز قبوں ساند مادر دخشا یعنی نجور گرامیا  
علی لئوںی نارجع جان بچی دماغہ اسیہ دھماں روح شجان من بحدای انکریز نہای بروئخو الوڈکہ  
برونہن افنا دبود دخونا زاد جاہن بدو بیچہرہ اصر ارجح خونہای ایشان انجا کھا ختبہ و مطر کرد پا  
خپسہ بارا دم فرمایا جہاہھا فہا طال قل قل طال سجوہما کر ہبہ تر جھو معبو بیجاد دخداوند  
بونا الودہ بخون غونڈ یعنی جسونہ اور کفر لکھل فروہما کان لکھل ایں فو قہن صعودہا روح  
وجہان بندلائی بسد شاش ریغ کرا بہا العابر انہا مہا خذل دو فیر دست پاہیں سبا افنا دبود  
و حالت انکر ہبہ بوقوف ایہم جاذب است ملائیہما بیں لکھل قیم و لکھل رانیہ لکھل کھا ماصد بیں ہا بھی  
جاوہر کھن و جامہ بر ایشان بیٹھیں شش بکھا و بھاوہ کم بوند بہارہا بر دشکا بک پوسن دشی  
و بکھا ایہ خون کذا جو لحاظ نہیا بر دنھا جا لیجہ بکھو شیش شد بکھل کر ایشان دو بھا دیڑا  
و حش الفار و اسودھا بارہا بر دنھا دم کشان بہو ای و بھی اعڑا ایس ب ایشان تو یعنی دنام  
کانہ لفس لاری کھن و جو دلم قدر جس شدھا جان روح من بندلی ایشان خذل کہ افتاب دے  
ایشان لعینہ بہا ہبہ ریس پوہ صحت بوندیں ای طبائیہ خلماں و بخخالف اصوہای ایشان دنون الود  
کر دب دھن مقالہ دلایا مغلائی و امدادیوں ایں لفڑیں دی کی عوہا امادہ ناد بانہ و شہمنا کر درست  
ایشان بندھ بیچا مکھنہ ایشان تو و بندھ عزیز بخیر کر بکھر دستی پایی ان سبز کر دبود ملہ بمنزلہ فالا ده  
و دست بند ایشان بیود ہنی بستھ بیت اللہ بیاناتھا بیکھیتیہم بخی جزو دھا کی کیم بخیر کند  
و خیر خپسہ لاسمه علی ایشان اک دھڑا لو ایس کر دن جال دب دل ایشان بیز دھجڑ ب ای دلما  
السُّورَ مخواہیں بیکھی ای خلیلی لھوہ دھما بیا ای ناطہ علیہم ایہ بیکھڑاں کوہمنا چمد  
و منہ لوز سرا ایشان بیکھنہ ایشان بیانند کر دل ایشان بیز دل ایشان میسوند و ای بیکھنہ لہیو  
خپسہ لہیو علی غرہ ایشان ای قلام و قویڑھا کیس کہ بیز مدنہ خسہ صلی اللہ علیہ الرحمۃ الرحمۃ ایشان

أَنْتَ لِكَمْبُونِيَّةٍ مُسْتَقْدِمٍ  
وَتَغْوِيَّةٍ مُسْتَقْدِمٍ  
عَلَى الْمُعْذَابِ الْمُسْتَقْدِمِ

بران میز جانی کردند و بروی جاک خاکماه ام شان فران غادند و روی هم قوی ای رامح مثاله  
بلایدی بین خود بخوبی پندها و سهای ای اشان بین همای اولاد خوب بزمته میباشد و لذت  
السچاد بستاد صاحل جهگرا ای هرگاه کن میبودهای و فرزندان او سهدا استادین علیهم  
درین کرده بحقارث میکند و بدنش را بخوبی کردند اکچل زمانه اند دست ای جابر داشت  
لکن عبارت چلوان رسید ندو ساعت دوچهار ادری افشد و بعثت خانه غدن شنافند خود  
دلخواه ز بیش و جناده و اضطرابه ای همودند و محظی و مغبوط هم شهداد شدند و ناعلامت  
آنم و اجی همومان کردند و دلیل افضل الله بیوه منکر آن ام ای کان نکونی که هر کسی ناد  
این میان نواند کنند دادم ای ای بخوبی نواند دند خوبی بخوبی دست ای بخوبی خبر دعوی کاد بـشـا  
بران نیست که اینکه در جن و جوی بخدا بـشـت بـکـشـت کـوـشـت گـانـعـ شـونـدـ برـسـاحـلـ اـنـ بـخـشـتـ  
خواهند بود چه دیپـایـشـونـدـ هـرـهـانـ مـالـ مـحـنـدـ کـرـدـ بـلـازـ اـسـتـمـامـ وـ اـلـهـرـ بـلـ اـکـرـدـ لـوـازـمـ عـجـبـ  
وـ لـامـبـاـشـدـ لـهـنـ کـرـدـ اـلـهـ اـلـشـبـیـهـ بـنـ اـلـصـبـیـهـ بـنـ اـلـصـبـیـهـ بـنـ اـلـصـبـیـهـ بـنـ وـ لـیـلـ مـنـ  
شـدـ نـلـ چـنـاـنـهـ وـ تـقـنـیـلـ مـامـ حـنـ عـسـکـرـیـ حـبـیـهـ اـزـ اـلـخـسـرـ وـ لـبـشـ کـهـ چـونـ درـ عـرـضـ اـهـانـ بـ  
امـ دـنـ کـاـنـهـ کـهـ بـاـ اـخـضـرـ بـوـدـ نـلـ بـخـرـتـ بـالـشـکـرـ خـوـدـ وـ رـوـشـ بـعـثـتـ اـزـ شـمـاـ بـدـ اـشـمـ شـمـاـ بـهـاـیـلـ  
وـ وـطـنـ خـوـیـ بـکـوـدـ بـاـ،ـ زـرـ اـکـرـشـمـاـبـ مـقاـمـ بـاـلـنـکـوـهـ دـیـپـایـشـ دـلـدـ بـدـ وـ اـبـشـانـ اـمـقـمـتـوـیـ بـعـیـزـ  
مـنـ نـیـسـ نـلـ هـوـنـ وـ کـلـعـمـ وـ لـائـهـ کـهـ بـهـنـهـ بـلـ اـلـجـبـیـهـ بـنـ حـسـنـ نـظرـ کـعـادـ اـیـهـ فـیـ اـسـلـاـفـنـاـ  
الـطـبـیـنـ اـیـ اـصـحـابـ بـنـ اـلـشـانـ عـلـمـ خـوـاـهـنـدـ مـلـزـ اـیـ اـیـنـ بـوـمـ بـکـنـدـ بـدـ کـهـ خـدـ اـلـهـ بـارـیـ خـواـهـدـ مـنـدـ  
وـ مـرـاـ اـزـ دـحـمـ خـوـدـ خـرـمـ بـخـواـهـدـ کـهـ چـنـاـنـهـ هـبـشـ بـجـنـدـ وـ اـیـ اـعـزـ بـارـیـ مـکـوـدـ بـیـ عـسـکـرـ خـضـرـ  
اـرـ اوـ جـلـ اـشـ نـلـوـ مـنـفـیـ کـرـدـ نـلـ وـ اـفـرـاـمـ وـ خـوـشـانـ وـ زـوـدـ هـکـانـ اوـ دـسـتـ الـوـسـنـلـاـزـ اوـ بـنـدـ شـنـدـ  
وـ کـنـدـ عـادـ دـسـتـ لـزـ عـلـمـ بـلـ اـرـیـمـ خـرـنـ بـخـونـ بـاـ اـسـتـ مـنـهـ بـلـ اـنـقـضـ  
بـعـیـمـ بـرـدـ دـوـ خـلـهـ نـلـهـ اـسـکـلـوـیـتـ کـرـ خـوـدـ خـرـمـ دـادـ مـلـ اـلـخـدـ وـ اـمـ بـخـودـ خـوـدـ دـادـ دـمـ بـنـ اـلـهـنـهـ  
خـدـاـنـدـ جـلـیـلـ مـنـازـلـ عـالـیـهـ بـخـشـدـ بـمـدـ کـانـ خـوـدـ بـخـمـ شـخـلـشـدـ نـاـمـلـ اـمـاـنـ دـرـ دـکـارـ دـاـکـهـ  
بـعـیـ بـلـدـ نـدـ وـ بـرـ کـارـ مـنـ کـهـ اـنـ خـوـاـشـمـ خـصـمـ نـمـوـهـ اـنـ کـرـ اـمـاـنـ خـوـدـ مـنـزـلـ بـمـاعـظـ اـفـرـمـوـهـ کـهـ  
عـهـلـشـدـ مـکـشـهـاـنـهـ بـلـ اـسـهـلـ وـ اـسـانـ مـبـاـشـدـ کـنـ اـنـ اـمـشـ اـزـ کـرـ اـمـتـ مـبـاـشـدـ وـ اـعـلـواـ  
الـدـنـهـ اـحـلـوـهـ اوـ مـرـهـنـعـلـمـ عـلـاـ اـلـاـيـنـاـمـوـ اـلـخـرـهـ وـ بـلـ بـنـدـ کـهـ غـلـخـ وـ شـرـبـ خـوـابـ شـهـلـادـ  
درـ اـخـدـشـ وـ کـوـدـ بـلـ بـخـزـ بـشـحدـ بـهـیـ اـسـتـ کـهـ اـنـ کـاـبـ رـاـعـبـونـ نـفـلـشـ اـزـ سـکـنـهـ خـرـاـمـ حـبـرـ



يُجْعَلُ فِي أَهْلِهَا إِنْجِيلٌ  
وَمُؤْمِنٌ بِهِ يَأْتِي وَيَأْخُذُهُ  
فَيُغَلِّبُ الظُّفَرَةَ الْمُهَانَةَ كَمَا  
أَنْ تَرَى مَا يَأْتِي لَكَ بِهِ فَلَذَكَ  
وَكَفَرَ قَبْلَ أَنْ تَرَى فِي هُنْدَرَةِ  
عَلَيْهِ عَلَيْكَ الْمُلْكُ وَالْمُلْكُ وَعَلَيْكَ  
الْمُلْكُ الْمُسْتَقْبَلُ لِمَنْ يَشَاءُ  
سَبِّحْ بِالْمَلَائِكَةِ لِمَنْ يَشَاءُ  
رَبِّكَ الْأَكْبَرُ بِمَا يَعْلَمُ  
الْغَدَرُ وَالْمُؤْمِنُ بِمَا أَخْلَقَ  
رَوِيَ عَنْ نُوبَانَ إِنَّ الظَّاهِرَيْنَ  
يَأْتِيُوكُمْ وَمَوْزُونَ إِنَّ الظَّاهِرَيْنَ  
يَقْرَأُونَ وَصَفَارَةَ كَمَا يَكْرَأُونَ

三

فَلِكُلِّ مُغَامَرٍ مُنْهَجٌ  
فَلِكُلِّ فَتَّاحٍ مُنْهَجٌ  
فَلِكُلِّ إِنْجَاجٍ مُنْهَجٌ  
فَلِكُلِّ إِنْجَاجٍ مُنْهَجٌ

جشن ند شروع بکرمه کردند و صدای که بر از تجهیز بلند شد چون پدر دم صدای که بر فنا نداشتند  
خواستند شوی خیر امد پادشاه امن زنان و اشل از دیده ریزان چون تجهیز امداد گفت این صدای که بر  
چشت عتمام پیش امد گفت پسرزاده هارا بده به برکت از فروچکون مردم شوان با اینکه هزار شصت هزار  
دیگر هم محل جلد لشکر پیک و بعد از آن و آغاز و آغاز کل رو مادر و جان در خود را بیان کن  
شاید را نهشناشد فرمود که نام فلم بدگز و اور عظیم فلم بعطفه اولم بمعوا قوت کفته باشد  
کوش نکرند و موعظه کدم پنهان فند و کوش بخش من نهادند و اشان جز کشان من چیزی ندا  
نظر ندارند و لاید آن بروی علی از شیخی چک برآمده که جاره چپت هر مکان که خالص افتاده  
بر پیشی و پیش شما را امیکم بعنوی صبر این الجذب همای خبره از خلف نیش و عده او و شمار اکسید  
میباشد که هر کاه پرده که برای پیده کشی اعماق شوایند پوشید و همان شیخ مبتلا خدا شدند و  
طلوں جو نسب نزد بکش اخیر احتماً به کرام خود را لجمع فرمود سپس اساجدین علی برجستین  
فرمودند که من هیار بودم لکن خود را بزدیکی اشان رسانیدم ما بشنوم که آن در ماند و ادی لا  
و سرداران هم اینلای با اصحاب خود چون سلوک مهندس پرس شنیدم که هم درز و کو اوم افتتاح سخن را بخواه  
و شنای ملک بعیوق فرمود طوی شکر که این خوش دهد پمود و فرمود آنها بعد علی لَا أَعْلَمُ أَحْطَابَ أَوْ  
و لآخر امن احتماً بی لَا أَهْلِ بَيْتِيْ بَرْ وَادِ سَلَمْ من اهل ولایت خیر که الله عنده چشم پدر و ششکش عما  
همیزی با او فاراز احتماً بفروغ هنرها خدا خدا جعلی هماد و کاه باشد بلکه بکر و زدیک شیخ  
از عیما ماند من امتنیه ای امر خرض کدم و بیعث خود را از کردن شما بر ایشتم بر شما حیی بیباشد  
اینک ظلم شیخ عالم را که هر از اغنهت طالمه و میریک بطریقه شوید و با خدا کل دخل از کم مانه  
بیدی و نظر تو ای سردار هم اینست و در این ظلم دید و مرا بیان رسانید که و سعکار که اشان نهاد  
بکی اهل بیت هم سر برکت دید و در این ظلم دید و مرا بیان رسانید که و سعکار که اشان نهاد  
بیهمش کشتن من هم شد اند همیزی ای پشووهند پس برو طلن و فرن ندان و بزاده زاده داش و اقدیمه  
جصف که خواه هزار این خضری بودند زبان معدود است که شویل چنان بعباس ظلمیم بخون را ماند و دیده کان  
من این خضری تو که ندم شفعت نیزه همی بعده که ندم آنی ای الله ذلیک آبد که دست از هاری نهاد  
برداز که هیان هون ند باشیم خدا هم که خواهد که بعد از نونه باشیم ند کی دهیا بیهودگاری  
پیل این خضری فرمود با بینی هیچیزی مسکم کریں لفستی همیز ای پر عقیلی خادم همبو آنتم فلذ اذن لکم ای اعیان  
عفیل شهادت میلایم ای شهادت بکر و که من شهادا ای زین میله هم که شما بروید پس ایشان جواب کفته